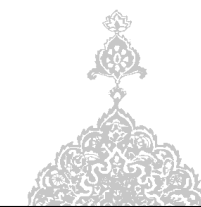


باسردبیران رشد

آنچه در این صفحات می‌خوانید، سرمقاله‌هایی از سردبیران اسبق و سابق رشد معلم است. ما از همه‌ی این دوستان خواهش کرده بودیم لطف کنند و یادداشت ویژه‌ای را برای این شماره بنویسند؛ دریغاً که به هر دلیل، تنها دوتن از اینان، آقای جواد محقق و آقای محرم آقازاده، یادداشت‌های خود را فرستادند و دیگران ما را از این لطف محروم ساختند. ما نیز برای این که مجله از قلم دیگر سردبیران محترم بی‌بهره نماند، خود اقدام کردیم و از هر یک، سرمقاله‌ای را که در آن زمان نوشته بودند، انتخاب کردیم و در این جا آوردیم. با تشکر از آقایان محقق و آقازاده، شما را به خواندن این سرمقاله‌ها که البته هر یک در حال و هوای زمان خود نوشته شده است، دعوت می‌کنیم.



علی اصغر علامه
گرباسچیان

(۱۲۹۳-۱۳۸۲)

مؤسس مدارس علوی، تهران
در تهران متولد شد. در مدرسه‌های علمیه‌ی صدر و مروی تهران تحصیلات حوزوی کرد. در خطابه و منبر نیز فعال بود و در اندک زمانی منبرهایش معروف شد. علامه از محضر علمای قم نیز بهره برد. با تدوین و سادهنویسی رساله‌ی توضیح‌المسائل آیت‌الله بروجردی، در دستیابی به احکام شرعی، کمک بزرگی به مردم کرد. علامه گرباسچیان با هم‌فکری دوستانش، نخست دبیرستان علوی و پس از آن، دبستان علوی و راهنمایی علوی و مدرسه‌ی نیکان را تأسیس و در تأسیس دبیرستان روزیه نیز همکاری کرد. مردی بسیار تأثیرگذار بود. کتاب‌های وصایای استاد، حکایات استاد، در مکتب استاد و توصیه‌های استاد، پس از مرگ او توسط دوستانش و از میان آثارش تألیف شد.

فرزانه‌ها از شما پرسید اینها ز رشد

دکتر محسن خلیجی
• نخستین سردبیر



سید محمد
فرزان

(۱۳۴۹-۱۲۷۳)

معلم، عالم دین و ادب،

رئیس فرهنگ

در بیرجند متولد شد. به استخدام وزارت فرهنگ درآمد و سالها در مدارس سیستان و بلوچستان، خراسان و بوشهر تدریس کرد و چندی نیز رئیس فرهنگ شد. ارتباط عاطفی شدیدی با شاگردانش داشت. سیدحسین تقی‌زاده وقتی نوشته‌ای از فرزان را در نقد کتاب‌های درسی خواند به صلاحیت او واقف شد و دستور داد فرزان به تهران انتقال یابد. فرزان در تهران به تدریس در دانشکده‌ی الهیات و ادبیات پرداخت و به‌زودی به‌عنوان مردی دانشمند و فرزانه شناخته شد.

سیاسی، نظامی و اقتصادی، به ویژه علیه فرهنگ استعماری. سوم: جست‌وجوی راه‌های نوری علمی و به‌کارگیری روش‌های منطقی در جهت بارور کردن مهارت‌های علمی و فنی جامعه‌ی انقلابی اسلامی ایران.

بعد از پیروزی انقلاب، گسترش این سه عامل بود که تاب و توان را از دشمنان ما ربود و آنان را دیوانه‌وار، به هر اقدامی واداشت؛ از توطئه‌های گروهک‌ها گرفته تا حمله‌ی هوایی و محاصره‌ی اقتصادی و سیاسی. اما هیچ‌یک از این ترفندها مؤثر نیفتاد. دشمن از مقابله‌ی رویارو درمانده و ناتوان شد، لاجرم تیر آخر را از ترکش کشید...

دو سال پیش، در چنین ایامی، دشمن زبون با بمباران فرودگاه‌ها و شهرهای بی‌دفاع ما، جنگ تحمیلی را آغاز کرد؛ غافل از روحیه‌ی استقامت و ایثارگری این امت شهید پرور. صدام، این مترسک آمریکایی، چنان شکست فاحشی خورد که هم‌اکنون اربابانش نیز امید برپایی او را از دست داده‌اند.

... اینک موج انقلاب هم‌چنان پیش می‌رود. اما همکار عزیز! موفقیت نهایی ما در گرو پیاده کردن فرهنگ انقلاب است؛ آن هم با سرمایه‌های انسانی و معنوی، و صبر و تحمل ایوبی، که هم از صفات برجسته‌ی توست و هم در توان تو.

انتشار اولین شماره از «دوره‌ی آزمایشی» رشد معلم، شاهد حرکت ما به سوی توست. قدم‌ها مؤثر، اما محتاط برداشته شده و یقیناً طی کردن این راه بدون کمک و یاری تو مشکل است. «رشد معلم» مشتاقانه پذیرای همکاری در زمینه‌های گوناگون به ویژه مقاله، خاطره، داستان، تحقیق و نظرات توست. خداوند یارت باد.

رشد معلم، شماره‌ی ۱، مهر ۱۳۶۱

همه‌ی ما با مفهوم «رشد» آشنا هستیم. «رشد معلم» عنوان گویایی است؛ گویای این که علم در جهاد مقدس خود، راه مستقیم را برگزیده است. می‌داند چه می‌خواهد و مقصدش کجاست. تحرکش جهت‌دار و آگاهی‌دهنده است. به سوی سرمنزل مقصود است و رشد و شکوفا کردن استعدادهای نهفته را برعهده دارد.

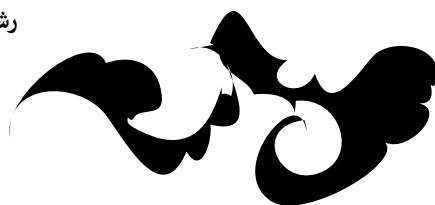
مجله‌ی «رشد معلم» که پاسخی است به این خواست مقدس، بر آن است که به یاری معلمان در پیاده کردن خط انقلاب در آموزش و پرورش بشتابد؛ اصول و مبانی تعلیم و تربیت اسلامی را تقویت نماید و در افزایش دانش و مهارت‌های حرفه‌ای همکاران بکوشد تا نظام آموزش و پرورش اسلامی، بر اصل «ولایت فقیه» در تمام ابعادش، هرچه بیشتر بنیان گیرد.

برادر و خواهر! تو خود آگاهی که پیمودن این راه، چه مشکلاتی در بر دارد. تو شاهدی که سالیان دراز، چه‌سان این قلب جامعه‌ی ما مورد تاخت و تاز استبداد و استعمار و صهیونیسم بوده است. می‌دانی که اهداف و افکار آنان به چه ترفندهایی در روحیه‌ی این ملت تزریق شده و در این میان من و تو چگونه اولین هدف قرار گرفته‌بودیم.

حال که به پا خاسته‌ایم تا ریشه‌های پلید استبداد و استعمار را برکنیم، بایستی خود را برای ریاضتی مدام و کوششی خستگی ناپذیر، آماده کنیم؛ تا آن‌جا که در توان و امکان داریم. «رشد معلم» در این قیام و همیاری، از سه طریق حرکت خود را آغاز کرده است:

اول: تکیه بر اسلام فقهاتی: برگشت دائم به وحی الهی و الگوهای پیشوایان آسمانی.

دوم: مبارزه‌ی مداوم علیه تهاجمات کفر جهانی در زمینه‌های



بهداشت روانی

دکتر محمود گلزاری
• سردبیر در سال‌های ۱۳۶۹-۱۳۶۱



ظاهر آکسی منکر این نیست که در هر آموزشگاه - از دبستان گرفته تا دبیرستان - عده‌ای از دانش آموزان دچار ناراحتی‌های عاطفی، اختلالات رفتاری و انحرافات اخلاقی هستند. متأسفانه هنوز بعد از ده سال که از فعالیت‌های صادقانه و توان فرسای مربیان تربیتی می‌گذرد، به دلایل گوناگون، آمار دقیقی از انواع، فراوانی و شیوع این مشکلات به تفکیک سن، جنس و منطقه نداریم. اما اگر به گزارش‌های پراکنده‌ی ستادهای تربیتی در سال‌های اخیر، نگاهی اجمالی بیندازیم، این عناوین بیش از همه به چشم می‌خورد: پرخاشگری، کم‌رویی، بی‌توجهی به درس، اضطراب، دزدی، انزوای طلبی، فرار از مدرسه، دروغ‌گویی، افسردگی، انحرافات غریزی، آوردن کتاب‌ها و لوازم و عکس‌های ممنوع به مدرسه، خیال‌بافی افراطی، وابستگی شدید به معلمان و دوستان، به هم زدن نظم کلاس، هراس از مدرسه، وسواس، شب‌ادراری، رفتارهای نمایشی و هیستریک، تعارض، سیگار کشیدن و گاه هم استعمال مواد مخدر. با آن‌که فهرست رفتارهای غیرعادی دانش آموزان، به موارد بالا محدود نمی‌شود و هر مدیر با تجربه‌ی آموزشگاهی،

می‌تواند مشکلات دیگری را به آن بیفزاید، اما دو نکته‌ی مهم مورد قبول همه‌ی صاحب‌نظران و کارشناسان مسائل تربیتی است: ۱. مدرسه، عامل اصلی شکل‌گیری اختلالات رفتاری و اخلاقی نیست. به قول یکی از علمای تعلیم و تربیت: «هر دانش آموز، خانواده‌ی خود را به مدرسه می‌آورد.

کودک، محصول تربیت غیر رسمی مؤثر و مستمر خانواده است. مسلماً فرزند یک معتاد زندانی، «آسیب‌پذیری» بیشتری از فرزند یک معلم آگاه و شایسته دارد. حال که صحبت از آسیب‌پذیری به میان آمد، خوب است به فرمول ساده و پرمعنایی که روان‌شناسان معاصر به آن رسیده‌اند، اشاراتی کوتاه داشته باشیم: **بیماری روانی =**

آسیب‌پذیری × استرس

آسیب‌پذیری به خصوصیات هر فرد و توانایی‌های او مربوط است. آمادگی‌های ژنتیکی برای بروز بیماری‌ها، ناهنجاری‌های مادرزادی، صدمات مستقیم اعصاب مرکزی و ضعف‌های دیرپای جسمانی، باعث افزایش آسیب‌پذیری می‌شوند.

در تعریف استرس می‌توان گفت، عاملی است که جریان عادی زندگی را به هم می‌زند و تغییر می‌دهد؛ جریانی که موجود زنده تحت شرایط آن، حداکثر بازدهی را از خود بروز می‌دهد و بدون نشان دادن واکنش‌های ناسازگارانه، از استعدادها و توانایی‌هایش برای رسیدن به مطلوب بهره می‌جوید. اعتیاد یکی از والدین، مرگ یک عزیز، شکست تحصیلی و جدایی پدر و مادر، از آشناترین و شدیدترین استرس‌های برخی کودکان جامعه‌ی ما هستند؛ البته با توجه به همین فرمول.

مدرسه می‌تواند در مواردی خاص، استرس‌زا باشد. تحقیر و تنبیه دانش آموز، اخراج حتی موقت از مدرسه، وجود مسافت طولانی بین مدرسه و خانه، کلاس‌های شلوغ، و کمبود امکانات آموزشی و بهداشتی، جزو این فشارها و تنش‌ها هستند.

امادر این جانیز با کمی دقت درمی‌یابیم، که غیر از رفتار اولیای مدرسه، مشکلات دیگر به‌دستگاه عظیم آموزش و پرورش و یا دقیق‌تر بگوییم، به کمبودهای کلی مملکت برمی‌گردد.

۲. درست است که درمان و اصلاح بیماری‌ها و بزهکاری‌های موجود ضروری است و برای رسیدن به آن برنامه‌ای روشن و علمی و همه‌جانبه لازم است، اما فراموش نکنیم که سرمایه‌گذاری جدی و درازمدت، باید متوجه «بهداشت روانی»

باشد. نه تنها ما - که در سراسر کشور ۵۵ میلیونی خود، [در سال ۱۳۶۱] حدود ۲۰۰ روان‌پزشک و حداکثر ۵۰ نفر دکتر و فوق‌لیسانس روان‌شناسی بالینی و تعداد کمی متخصص مشاوره‌ی مددکاری داریم و برای چهارده میلیون دانش آموز، به تعداد انگشتان یک دست، روان‌شناس کارآموده و حتی یک درمانگاه ویژه نداریم - نمی‌توانیم همه‌ی امکانات خود را صرف درمان کنیم، بلکه کشوری نظیر آمریکا - که طبق آخرین آمار، حدود ۵۰۰۰ متخصص روان‌شناس بالینی و با درجه‌ی دکتر و صدها بیمارستان مجهز دولتی و هزاران کلینیک روان‌درمانی خصوصی دارد - نیز اعلام کرده است که امکانات موجودش کفایت امر درمان را نمی‌کند.

علاوه بر کمبود امکانات، نکات زیر نیز باید مورد توجه قرار گیرند:

* درمان اختلالات روانی در مقایسه با بهداشت روانی، پرخرج‌تر، طولانی‌تر و ناقص‌تر است.

* اغلب در مانگران به بیماران خود با دیده‌ی تبعیض می‌نگرند و بعد از مدتی افراد خاصی را می‌پذیرند.

* تعدادی از بیماران، شکایت از ناراحتی‌های خود، مراجعه‌ی مکرر به درمانگر و بستری شدن در بیمارستان را به عنوان «شیوه‌ی زندگی» انتخاب می‌کنند و حاضر به تغییر آن نیستند.

رکن اصلی بهداشت روانی، پیش‌گیری است. از نظر مردم عادی که قبول دارند که «یک جو پیش‌گیری بهتر از صد خروار درمان است»، پیش‌گیری، متوقف کردن بیماری است در آغاز راه، یعنی همان کاری که در مورد امراض جسمانی، از طریق واکسیناسیون انجام می‌گیرد. اما کارشناسان بهداشت روانی، تعریف دقیق‌تر و جامع‌تری از پیش‌گیری دارند. جرال کاپلان، یکی از پیشگامان این قلمرو، سال‌ها قبل پیش‌گیری را به سه مرحله یا سطح تقسیم کرده است:



**حبیب‌الله
فضائی**
(۱۳۷۶-۱۳۰۱)
استاد بزرگ خط

در سمیرم اصفهان متولد شد. خوش‌نویسی هنرموروثی خانوادگی‌اش بود که آن را نزد پدر و دایی‌اش فراگرفت. به شوق آموختن علوم دینی به اصفهان رفت و صرف و نحو و منطق و فقه را در حوزه‌ی اصفهان آموخت و در دانشگاه اصفهان نیز رشته‌ی ادبیات فارسی را خواند. سی سال تدریس و تألیف و تحریر کرد. کلاس‌های آزاد خوش‌نویسی را در اصفهان بنیاد نهاد و کتاب‌هایی در این زمینه منتشر ساخت. نوشتن قرآن کریم (با چاپ نفیس)، و تألیف اطلس خط از کارهای مهم اوست. از کارهای او خوش‌نویسی «آیه‌ی کج نور» و «گنجینه‌الاسرار» عمان سامانی قابل ذکر است. هم‌چنین پارهای از کتیبه‌های مساجد و خوش‌نویسی ضریح‌های معصومین و امام‌زادگان در ایران و عتبات از کارهای اوست.

راجدی بگیریم

۱. تنظیم برنامه‌هایی به منظور کاهش عوامل و شرایط بیماری‌زا.

در این برنامه، هدف اساسی، افراد بیمار نیستند، بلکه کل جمعیت مورد توجه قرار می‌گیرند و تلاش می‌شود که با دادن امکانات و آموزش‌های لازم، از وقوع بیماری‌هایی که احتمال بروز آن‌ها بیشتر می‌رود، جلوگیری به عمل آید. نوع امکانات و آموزش‌ها را «عوامل خطرزا» یا ریسک فاکتورها تعیین می‌کنند. مثلاً اگر تحقیقات نشان دهد (همان گونه که نشان داده است) که فقر، شکست تحصیلی، بیماری، مرگ یکی از والدین، طلاق، اعتیاد یکی از نزدیکان، جمعیت زیاد خانواده، محرومیت عاطفی، دوستان بد، محله‌ای آلوده و اختلافات خانوادگی در زندگی دانش‌آموزان بیمار و مسئله‌دار بیشتر و نمایان‌تر بوده‌اند، همین‌ها، عوامل خطرزا به حساب می‌آیند و باید برنامه‌های پیش‌گیری مرحله‌ی اول را معطوف به اصلاح وضع زندگی دانش‌آموزانی کرد که در معرض این عوامل قرار دارند. آموزش‌های تربیتی و کارساز به معلمان، مدیران، مربیان و بخصوص والدین، باید بر مبنای شناخت دقیق عوامل خطرزا و مکانیسم شکل‌گیری اختلافات صورت گیرد. همین جای‌آورد شویم، متأسفانه به جای چنین آموزش‌های اصولی و مبتنی بر پژوهش‌های علمی، در مراکز تربیت معلم، کلاس‌های ضمن خدمت و جلسات آموزشی انجمن اولیا و مربیان سخت‌خالی است.

اگر نمی‌توانیم علاج واقعه را قبل از وقوع بکنیم، اگر دست‌اندرکاران مستقیم مسائل تربیتی با بروز هر پیشامد تلخ و مشخص شدن هر مشکل و انحراف خود را می‌بازند و بدتر از آن دست به اقداماتی می‌زنند که مسئله را بغرنج‌تر می‌کند، به این خاطر است که برنامه‌ای دقیق و علمی برای پیش‌گیری مرحله‌ی اول نداریم.

۲. تشخیص به موقع علائم و تحت کنترل در آوردن سریع بیماری‌ها.

برای تحقق پیشگیری در این مرحله، باید افرادی مشخص، دوره‌های آموزشی منظم و چندساله‌ای را ببینند تا بتوانند با آگاهی کامل، هم در شناخت دقیق دانش‌آموزان مشکل‌دار و هم در اصلاح رفتار آن‌ها، گام‌های مؤثری بردارند.

متأسفانه در این زمینه نیز تا به حال اقدامات منسجم و حساب شده‌ای صورت نگرفته است. مربیان تربیتی تلاشگر ما حتی آموزش‌های مقدماتی را برای این‌کار ندیده‌اند. به همین خاطر است که می‌بینیم یک گوشه‌گیری ساده، به افسردگی و یک «پیش‌فعالی» مشخص، به شکست تحصیلی و روان‌نژندی، و یک سیگار کشیدن از روی خودنمایی، به اعتیاد منتهی می‌شود.

۳. محدود کردن مدت بیماری‌ها و جلوگیری از تشدید آن‌ها.

در این مرحله است که باید بکوشیم بیمار دچار از کارافتادگی نشود و هر چه زودتر به جمع انسان‌های سالم برگردد.

بدیهی است، سرمایه‌گذاری اصلی ما، در بهداشت روانی، باید با تأکید بر مراحل اول و دوم پیش‌گیری صورت گیرد. مهم‌ترین و فوری‌ترین اقدامات در این مورد عبارت‌اند از:

۱. مشخص کردن مشکلات تربیتی و روانی، به مدد پژوهش‌های زمینه‌یاب دقیق و سریع.
۲. تعیین عوامل خطرزا و دانش‌آموزانی که بیشتر در معرض بیماری، انحراف و بزهکاری قرار دارند.

۳. آموزش دادن منظم و سیستماتیک به خانواده‌ها، معلمان و دانش‌آموزان از راه‌های گوناگون.

۴. سروسامان دادن به وضعیت امور تربیتی و اجرای طرح گراشی شدن وظایف.

۵. تحرک بخشیدن به فعالیت‌های انجمن‌های اولیا و مربیان.

بی‌مناسبت نیست به بهانه‌ی تلاقی هفته‌ی بهداشت روانی با هفته‌ی پیوند، این حقیقت تلخ را یادآور شویم که متأسفانه انجمن اولیا و مربیان، با وجود حسن نیت و تلاش دست‌اندرکاران آن، در طول سال‌های انقلاب اسلامی، کارآمدی مؤثر و مورد انتظاری نداشته است.

بسنده کردن به انتشار ماهانه‌ی پیوند، که غالباً مطالب آن ارتباط دوری با مسائل مورد ابتلای خانواده‌ها دارد. منتشر کردن چندجلد کتاب تربیتی و برگزاری جلسات معدود آموزش تعداد کمی از مادران، آن هم در تهران، نمی‌تواند راضی‌کننده و بیانگر رسالت خطیر این انجمن باشد.

اگر بهداشت روانی مزایای فراوانی بر درمان دارد، باید قبل از جذب متخصص و تأسیس درمانگاه، به آموزش پدران و مادرانی پرداخت که به حکم محبت فطری به فرزندان خود، از انگیزه‌ی قوی برای یادگیری و اصلاح رفتار برخوردارند. امید است در دوره‌ی بازسازی [کشور پس از جنگ]، با توجه به ضرورت و اهمیت بهداشت روانی و با کمک گرفتن از صاحب‌نظران مجرب بتوانیم، برنامه‌ای اصولی و روشن در این زمینه تدوین کنیم و میلیون‌ها نهال خرم و بالنده‌ی انقلاب اسلامی را از گزند آفت‌های مختلف روانی و اخلاقی مصون نگه داریم.



عبدالعظیم
قرب

(۱۳۴۴-۱۲۵۸)

معلم و استاد آموزش زبان
فارسی

در گرگان آشتیان زاده شد. مقدمات زبان فارسی و عربی را در زادگاهش آموخت. به تهران رفت و پس از فراگیری نجوم، اصول، منطق، حکمت و زبان فرانسه، در مدرسه‌ی علمیه‌ی تهران تدریس کرد و بعدها در دارالفنون، دانش‌سرای عالی و دانشگاه تهران، شاگردان بسیاری پرورش داد. ۶۰ سال از عمر قرب به تدریس گذشت. تدوین و تنظیم نخستین دستور زبان مدون فارسی از جمله آثار اوست که بیش از نیم‌قرن در مدارس و دانشگاه‌ها تدریس می‌شد.

تصحیح و حاشیه‌نویسی کلیله و دمنه، گلستان و بوستان از دیگر آثار این استاد است.

رشد معلم، آبان ۱۳۴۸

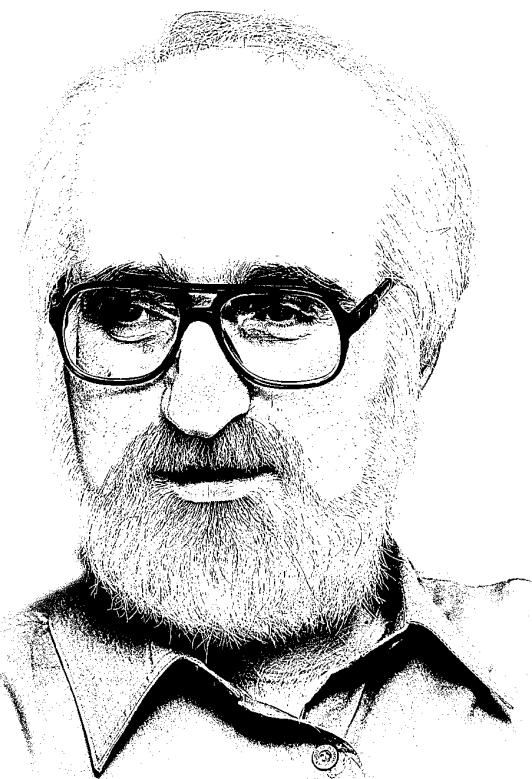
از سال‌های دور کودکی، نوشتن و معلمی را دوست داشتم. کمی که بزرگ‌تر شدم، گاهی بچه‌های کوچه‌مان را جمع می‌کردم و روی پله‌های خانه یا سکوهایی محله می‌نشاندم و چوب به دست، مثلاً درس می‌دادم و درس می‌پرسیدم. نوجوان که بودم، مبصری کلاس را نوعی معلمی می‌دیدم و به آن علاقه‌مند بودم، اما هیچ‌گاه به این آرزو نرسیدم. ولی چون خوب می‌نوشتیم، انشاهايم دست به دست می‌گشت و گاهی برای خواندن انشا به کلاس‌های دیگر دعوت می‌شدم و نوشته‌هایم را با تکان دادن سر و دست و تغییر لحن، با حرکاتی معلمانه می‌آمیختم و ادای معلمانی را درمی‌آوردم که دیده بودم یا دوست داشتم.

در دوره‌ی دبیرستان، یکی از مسئولان مدرسه که شوق مرا به معلمی شنیده و سخن‌رانی‌ام را در یکی دوتا از کنفرانس‌های کلاسی دیده بود، گاهی که معلمی دیر می‌کرد یا غایب بود یا زودتر می‌رفت، مرا به کلاس‌های پایین‌تر می‌فرستاد و لحظات شیرینی را برایم رقم می‌زد. تابستان سال آخر دبیرستان هم به عشق معلمی در یک اردوی دانش‌آموزی - دانشجویی استانی شرکت کردم و موفق شدم به صورتی رسمی‌تر در یک کلاس چند پایه‌ی دبستانی که به کلاس‌های تجدیدی - تقویتی معروف بود، به بچه‌های تویسرکانی درس بدهم. چه کیفی می‌کردم وقتی بچه‌ها دوره‌ام می‌کردند و آقا اجازه، آقا اجازه می‌گفتند! به دلیل همین علاقه بود که بعد از گرفتن دیپلم ادبی، یگراست به یکی از مراکز تربیت معلم رفتم تا رسماً معلم بشوم. معلمی برای من شغل نبود، آرمانی بلند بود برای تعلیم و تربیت نسلی که فکر می‌کردم چنان‌که باید جدی گرفته نمی‌شود.

معلمی دروهِی ابتدایی ارضایم نکرده بود. حرف‌هایی داشتم که فکر می‌کردم بچه‌ها نمی‌فهمند. از طرف دیگر، تصورم این بود که دبیرستانی‌ها هم آن‌قدر بزرگ شده‌اند که دیگر شخصیتشان شکل گرفته است و من قادر به تغییرشان نیستم. برای همین تصمیم گرفتم معلم دوره‌ی راهنمایی بشوم و با بچه‌هایی سروکله بزنم که نه آن‌قدر کوچک‌اند که نتوان حرف جدی برایشان زد و نه آن‌قدر بزرگ که نتوان تغییرشان داد. یعنی هم معلمی‌ام انتخاب بود و هم معلم دوره‌ی راهنمایی شدنم انتخابی. به همین دلیل، در کنکور هیچ دانشگاهی هم شرکت نکردم، چون می‌ترسیدم اگر لیسانس بگیرم، مرا بفرستند دبیرستان و دیگر نتوانم معلم نوجوانان باشم.

آن‌وقت‌ها نمی‌دانستم که دوره‌ی دبیرستان هم جزئی از همان دوره‌ی نوجوانی است و روان‌شناسان آن را به نام نوجوانی دوم می‌شناسند. بگذریم.

می‌گفتم که معلمی را دوست داشتم و معلمان را هم. اما معلمان شاعر و نویسنده یا محقق و مؤلف و هنرمند، در نظرم



آنیادماندگار

خاطره‌ای از

جواد محقق

سردبیر در سال‌های ۱۳۸۱-۱۳۶۹



محمود کیانوش

(۱۳۱۳)

معلم، پیشگام شعر کودک و نوجوان

در مشهد به دنیا آمد. در تهران به مدرسه رفت و پس از اتمام دوره‌ی دانش‌سرای مقدماتی، به آموزشگاری روی آورد و هم‌زمان به مقاله‌نویسی، ترجمه و سرودن شعر پرداخت. وی بعداً با مجلات پیک همکاری کرد و اشعار بسیاری برای کودکان و نوجوانان در این مجلات منتشر کرد. از آثار اوست: شکوفه‌ی حیرت، بچه‌های جهان، شعر به شعر؛ هم‌نظین است داستان‌های حسن کاکل و سگش و نامه‌ای که برنگشت. کیانوش از سال ۱۳۵۵ تاکنون مقیم انگلستان است.

ارج و قریبی دیگر داشتند و همواره یاد و نام و آثارشان را گرامی می‌داشتیم و دنبال می‌کردم. یعنی در همان سال‌ها، بسیاری از معلمان اهل قلم ایران را می‌شناختم و لااقل یکی دو کتابشان را خوانده بودم.

در سال ۱۳۶۹ که برای ثبت نام و ادامه‌ی تحصیل در یکی از دانشگاه‌ها به تهران آمدم، دوستانم **سیدمهدی شجاعی** و **محسن چینی‌فروشان** مرا برای سردبیری ماهنامه‌ی رشد معلم به دفتر انتشارات کمک آموزشی دعوت کردند، اما به دلیل علاقه‌ام به تدریس ابتدا نپذیرفتم؛ ولی بعد با توضیح و استدلال آقای **دکتر حداد عادل**، ریاست وقت سازمان پژوهش که سردبیری مجله را هم معلمی از نوع مکاتباتی می‌دانست، قبول کردم و آن‌چنان در کار غرق شدم که کم‌کم عطای ادامه‌ی تحصیل را هم به لقایش بخشیدم و تمام وقتم را صرف رشد معلم و همکاری با دیگر مجلات کردم.

از همان ابتدای سردبیری در رشد معلم، تصمیم گرفتم مطلبی را در مجله چاپ نکنم، مگر یکی از دو شرط زیر را داشته باشد:

یا اثر معلمان باشد یا درباره‌ی معلمان. راستش را بگویم که نمی‌دانستم این پیش‌شرط شخصی، چه‌قدر در استفاده از انبوه آثار موجود در عرصه‌های گوناگون فرهنگی دستم را می‌بندد؛ و کارم را، آن هم در آغاز راه، مشکل می‌کند. اما به هر حال، با پروری تمام روی قوی که به خودم داده بودم، ایستادم و قدم به قدم پیش رفتم.

و چنین بود که در کنار دیگر بخش‌های جدید مجله، طرح گفت‌وگو با معلمان مؤلف و شاعر و نویسنده و هنرمند را ریختم و از همان شماره‌های نخستین در اولین دوره‌ی سردبیری، برایش تلاش کردم و با شناختی که در طول سال‌ها مطالعه از معلمان اهل قلم پیدا کرده بودم، شرح حال و فهرست آثار نزدیک به دویست تن از همکاران فاضل و هنرور و دانشمند را به صورت مصاحبه یا زندگی‌نوشت، تهیه و تدوین و در طول سیزده سال در مجله منتشر کردم. این مطالب، مخصوصاً گفت‌وگوها که با عنوان «یاد ماندگار» منتشر می‌شد، در همان سال‌های اولیه

مخاطبان بسیار یافت و علاوه بر همکاران، کسان دیگری از سایر اقشار را هم به مطالعه‌ی خود خواند.

در این سال‌ها، علاوه بر همکاران، شخصیت‌های علمی و ادبی، مقامات سیاسی، نمایندگان مجلس، کارمندان نهادهای سازمان‌های غیرآموزشی هم به صورت شفاهی و مکتوب اظهار لطف و محبت می‌کردند و خواستار ادامه یا کتاب شدن این گفت‌وگوها بودند. کسانی که نمی‌دانستم مجله کجا و چه طور به دستشان می‌رسید؛ چون نه آن‌ها معلم بودند و نه ما پخش کیوسکی داشتیم!

جالب‌ترین نکته این‌که در این سیزده سال، اظهار نظر، نامه یا تلفنی را از سوی مقامات رسمی آموزش و پرورش در ارتباط با این گفت‌وگوها نه دیدم و نه شنیدم! تنها آقای **دکتر حداد عادل**، ریاست سازمان پژوهش در آن سال‌ها بود که ارزش این کار را به درستی می‌فهمید و همواره صاحب این قلم را به خاطر آن‌ها، به زبان و عمل می‌نواخت و از نام‌ها و چهره‌های در نوبت می‌پرسید و خود نیز یکی از گفت‌وگوها را سامان داد و همراه شد و در کمال تواضع، به خانه‌ی معلمی پیر و گوشه‌گیر (آقای راسخ افشار) آمد و عواطف بسیاری را برانگیخت.

بعدها نیز، پس از رفتن از سازمان پژوهش، همواره پی‌گیر این گفت‌وگوها بود و هم او بود که انتشارات مدرسه را به



حسین گل‌گلاب
(۱۳۵۳-۱۳۷۵)

گیاه‌شناس، شاعر، مؤلف، عضو فرهنگستان زبان فارسی

در تهران متولد شد و در مدارس علمیه و دارالفنون تحصیل کرد. به کار موسیقی پرداخت و شعر سرود. «ای ایران» را هنگام اشغال ایران توسط متفقین سرود. گل‌گلاب از نخستین مؤلفان کتاب طبیعی برای مدارس است. کتاب‌هایی نیز در رشته‌ی جغرافیا و طبیعی تألیف کرد. در دانشگاه تهران مسئول تحقیقات علمی گیاه‌شناسی بود و از زمان تأسیس دانشگاه تهران، به تدریس در آن اشتغال داشت. وی عضو فرهنگستای زبان نیز بود و مشغول کار تنظیم «فرهنگ‌نامه‌ی بیولوژی و گیاهان ایران» بود که درگذشت.

کتاب کردن گفت‌وگوها توصیه کرد و جلد اول آن، شامل ده گفت‌وگو با معلمان صاحب نام کشور، در سال ۱۳۷۶ با صفحه آرای ویژه منتشر شد. قرار بود جلدهای بعدی هم به ترتیب منتشر شوند. دریا که گرفتاری‌های من و درغلتیدن انتشارات مدرسه به حوزه‌ی نشر کتاب‌های کمک درسی و کمک آموزشی، انگیزی هر دو طرف را برای چاپ جلدهای بعدی کتاب از بین برد.

□ از جمله ویژگی‌های چهره‌های انتخاب شده برای آن گفت‌وگوها می‌توانم به موارد زیر اشاره کنم:

۱. همه‌ی آن افراد، به معنای آموزش و پرورشی کلمه، معلم بودند و اگر احیاناً در دانشگاه هم درس می‌دادند، در کنار معلمی یا پس از بازنشستگی از آموزش و پرورش بود؛ با دو سه استثنا که آن‌ها هم بیش‌ترین سال‌های خدمتشان را در آموزش و پرورش گذرانده بودند.

۲. همه شاعر، نویسنده، محقق، مؤلف یا هنرمند بودند و آثار چاپ شده‌ی زیادی داشتند. دو سه استثنای موجود هم، معلمان شاخصی بودند که فعالیت‌های غیر قلمی‌شان چیزی از آثار قلمی دیگران کم نداشت و چهره‌های تأثیرگذاری در سطح ملی یا استانی به شمار می‌آمدند.

۳. مجموعه آثار ایشان، از نظر کمیت و کیفیت در حد و به گونه‌ای بود که می‌توان آن‌ها را در عداد چهره‌های علمی، ادبی، یا هنری کشور به حساب آورد.

۴. بسیاری از آنان، در میان اهل کتاب و مطالعه، اگر چه به عنوان شاعر و نویسنده یا مؤلف و هنرمند شناخته شده بودند، اما تا قبل از این گفت‌وگوها وجه و وجهی معلمی ایشان غالباً مغفول و ناشناخته بود.

۵. پای بسیاری از این معلمان اهل قلم، با همه‌ی دانش و توانشان در حوزه‌های گوناگون، به ندرت به مطبوعات کشوری و صدا و سیما کشیده شده بود و غالباً برای نخستین بار بود که در گفت‌وگویی شرکت می‌کردند.

۶. بیشتر اینان سال‌های بازنشستگی و سال‌خوردگی خود را می‌گذراندند و پاره‌ای از ایشان چند ماه یا چند سال بعد از چاپ مصاحبه، روی در نقاب خاک کشیدند و گفت‌وگوی من با آن‌ها تنها گفت‌وگویی است که از آن‌ها برجای مانده است.

۷. اغلب آن معلمان ارجمند، حتی در میان همکاران جوانشان هم ناشناس بودند و بدتر آن‌که بیشتر مسئولان شهر و دیارشان هم به درستی، و گاه اصلاً، ایشان را نمی‌شناختند! همین باعث شده بود که در کمتر کاری با اینان مشورت کنند یا از توان علمی، ادبی و هنری‌شان بهره بگیرند.

۸. این نام آوران - جز تنی چند- در میان آثار کثیرشان، به ندرت اثر یا آثاری در حوزه‌ی کتاب‌های کمک درسی و بازاری داشتند و نوشته‌هایشان عموماً در حد و نوع خود، اثری فاخر و

ارزشمند بود و البته هنوز هم هست.

۹. اکنون که نگاه می‌کنم، می‌بینم تنوع جنسیتی (زن و مرد)، پراکندگی جغرافیایی (از مناطق مختلف کشور) تفاوت تحصیلی (رشته‌های گوناگون دانشگاهی و حوزوی)، اختلاف زبانی و قومی (ترک و فارس و عرب و ...) و گستره‌ی کاری (تاریخ، ادبیات، دین، هنر، صنعت و آموزش)، نیز در میان ایشان چشم‌گیر بوده است.

گفتنی این که بر این تعداد، چیزی حدود ده یازده نفر را هم می‌توان افزود که من به دلایلی موفق به گفت‌وگویی با آن‌ها نشدم، یا مصاحبه انجام شد، ولی توفیق چاپش در مجله پیش نیامد. آن دلایل عبارت بود از: اولویت من برای گفت‌وگو با پیرترها و دورترین‌ها یا کسانی که آثار چاپ شده‌شان در سال‌های مورد نظر کمتر بود، اولویت قائل بودم. بعضی‌ها را هم در آن ایام هنوز یا نمی‌شناختم یا به معلم بودن نمی‌شناختم. هم‌چنین، از بعضی‌ها هم به دلیل کوچ به استانی دیگر، نام و نشانی پیدا نکردم. یک مورد را هم در رشت قرار گذاشتیم، اما چون یکدیگر را به قیافه نمی‌شناختیم، با وجود آمدن هر دو مان سر قرار، دیدار میسر نشد و فرصت از دست رفت!

امید که روزی و در جایی، توفیق گفت‌وگو با این چند تن دیگر نیز برای تکمیل تام و تمام مجموعه فراهم شود. بخصوص که قصد دارم همه‌ی این گفت‌وگوها را یک‌جا در چند جلد تقدیم علاقه‌مندان کنم. باشد که انگیزه بخش معلمان جوان ایران گردد و ذخیره‌ی آخرت صاحب این قلم باشد؛

برای روزی که فرمود: «لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ». ان شاء الله



دکتر محمدعلی مجتهدی

(۱۳۷۶-۱۲۸۷)

مدیر دبیرستان البرز و مؤسس دانشگاه صنعتی شریف، تهران در خانواده‌ای روحانی در لاهیجان به دنیا آمد. پس از تحصیلات مقدماتی در گیلان، وارد مدرسه‌ی دارالمعلمین مرکزی تهران شد. زبان فرانسوی آموخت. به فرانسه اعزام شد و لیسانس ریاضی و دکترای مکانیک از دانشگاه سوربن اخذ کرد. آن‌گاه به ایران بازگشت. وی مدیر مدرسه‌ی البرز بود و ۳۴ سال این دبیرستان را با کفایت و قدرت اداره کرد. در همین ضمن، مأمور تأسیس دانشگاه آریامهر (صنعتی شریف) شد و این کار را نیز (در سال ۱۳۴۱) با تدبیر انجام داد.



حسین اسکندری

• سردبیر در سال های ۸۵-۱۳۸۳

هفت شهر عشق

وادی اول: «زیر باران باید رفت»

از «آن مرد در باران آمد» تا همین دیروز، راه زیادی نبود؛ وقتی در کوچه می‌دویدم، زیرباران، در کوچه‌ای که بر پیشانی‌اش نوشته بودند: «کوی فرهنگیان»، حس می‌کردم قدم بلندتر از همیشه است. پشت سر همه‌ی فصل‌هایی که به بهار می‌رسیدند، یک نفر ایستاده بود؛ خاطره‌ای مهربان! وقتی در آن می‌پیچیدم، قد می‌کشیدم و بالاتر از باران می‌رفتم. وقتی راه می‌رفتم، لابه‌لای خاطره‌های ترک خورده‌ی کودکی‌هایم، یک نقش ترک نخورده، ساده و خیس مرا نگاه می‌کرد؛ مهربان، آراسته، منظم و دانا. با قدکشیدن هر نهال، کمی قامت او خمیده‌تر می‌شد و نگاهش استوارتر. همیشه همین‌طور بود.

وادی دوم: خیر مقدم به مهرورزان مهراندیش

برگ‌های زرد و سبز و اخراپی، بهاری از جنس دیگر را با خود زمزمه می‌کنند. «پادشاه فصل‌ها پاییز» تاجی از خاطرات فصل سوم را بر سرت می‌نهد و بار دیگر مهر، در اوج اقتدار پشت نیمکت‌های سبز، با اجازه‌ی نگاه تو، قلمرو خویش را معین می‌کند و ما درود می‌فرستیم بر این اقتدار و آغاز مهرورزی را گرامی می‌داریم. با سبیدی انباشته از رهاورد سفر به خدمت می‌رسیم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

وادی سوم: آن‌چه اندیشیده‌ایم

با خود پیمان بستیم مجله‌ی رشد معلم آینده‌ی روح معلم باشد. کلون در هر که را درد آشنا بود، زدیم و هنوز جوهر حکم سردبیری خشک نشده بود که از مدرسه سردرآوردیم. همت بلندتان را به یاری طلبیدیم تا مجله راه و رسم ماندگار معلمی باشد و دعوت کردیم از قلم شما که هر کجا اراده کرد، مهمان صفحات بی‌ادعای ما باشد.

وادی چهارم: روز جهانی معلم خجسته باد!

دست‌هایمان را در باغچه‌ی دل شما کاشتیم و سبز شد و آن‌قدر خوش قدم بودید که همه‌چیز با هم تقارن یافت؛ آب و آینه، مهر و ماه. و به روز سیزدهم که رسیدیم، دیدیم که از شرق تا غرب، همه‌جا جشن شکوه توست. ما نیز تبریک می‌گوییم سیزدهم مهرماه، روز جهانی معلم را.

وادی پنجم: انتظار

موعود! می‌شمارم دست‌هایی را که بر دامن تو ریشه دوانده‌اند و می‌شمارم روزهایی را که کیود شد و به شب‌ها گره خورد و می‌شمارم تمام شب‌هایی را که خنجر صبح، دلشان را شکافت و تو نیامدی. شعبان دیگری به نیمه رسید و ما هنوز منتظریم. بر مردمک دیده قدم نه و دیدن را معنایی دیگر کن. نیمه‌ی شعبان بر شما که بوی موعود می‌دهید، مبارک‌باد.

وادی ششم: آیین ما

از همان آغاز، چند اصل راهنمای عمل برای محتوا و شکل مجله بود. اول آن‌که محتوای مجله از تو بگوید، دوم آن‌که به قلم تو باشد، سوم آن که مفید و کاربردی باشد، چهارم آن‌که به دانش و تجربه‌مان بیفزاید، پنجم آن‌که کوتاه و گویا باشد، ششم آن که متنوع و جذاب باشد و هفتم آن‌که گلستانی در آن تعبیه کردیم که شما در آن قدم بزنید و گاه بنشینید و پا روی پا بگذارید، فنجانی چای بنوشید و با فراغت خاطر، تا انتهای عشق لبخند بزنید.

وادی هفتم: یاعلی گفتیم و عشق آغاز شد

رشد معلم، شماره‌ی ۱، مهر ۱۳۸۳



سید محمد محیط

طباطبایی

(۱۳۷۱-۱۲۸۱)

روزنامه‌نگار، پژوهشگر، مورخ، ادیب

در زواری اردستان متولد شد. در حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان دوس طلبگی خواند و هم‌زمان زبان فرانسه و علوم طبیعی آموخت و به استخدام وزارت فرهنگ درآمد و معلم شد. چندی سردبیر مجله‌ی تعلیم و تربیت بود. دانش وسیعی در تاریخ و جغرافیا و علوم اسلامی داشت. خودش مجله‌ی محیط را منتشر ساخت و در برنامه‌ی مرزهای دانش رادیو سخنرانی می‌کرد. وی چندین سال نیز در کشورهای هند، عراق، سوریه و لبنان، رایزن فرهنگی ایران بود. محیط طباطبایی در آخرین دهه‌ی عمر خود عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی بود.

ای معلم
بهر فردا
درس عشقی هم بخوان

برای فردا

بهمن اکبری
• سردبیر در سال ۸۶ - ۱۳۸۵

گیرند و از آن بهره برند.
• خردورزی و آموزش اندیشمندانه، مؤلفه‌ی دیگر مدرسه‌ی پیشرو است.

این مدرسه، خوب دانستن را به زیاده دانستن و اندیشیدن را به از برکردن ترجیح می‌دهد. آموخته‌ی کم، زیاد است. به عبارت امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه: «اندکی که عمیق و فراگیر باشد، بهتر از بسیاری است که زودگذر و ناپایاست»: «قلیل یدوم خیر من کثیر لایدوم».

در این مدرسه، قدرت نقد و نقد‌پذیری تجربه می‌شود و حافظه‌ی تراکمی و برف انبار مفاهیم، جای خود را به قضاوت و داوری می‌دهد. در مدرسه‌ی پیشرو، نظام درسی، چندرشته‌ای و یا بهتر بگویم، میان رشته‌ای است. در این مدرسه، نمی‌توان از بازار بورس گفت، ولی تحولات سیاسی را ندیده گرفت، نمی‌توان جامعه‌شناسی آموخت، بدون درس اقتصاد و فرهنگ. در این مدرسه، ارزش‌ها و نسبت‌ها با کلیات و محاسبات گره می‌خورد.

• در مدرسه‌ی صبح دیگر، معلم بیشتر می‌کوشد تا مهارت‌های زندگی را به دانش‌آموز خود بیاموزد؛ آن‌چه در رفتار به کار او می‌آید و نه آن‌چه به بار او می‌افزاید. معلم نخست بشر هم قرآن را آموخت و آن را نور راه و فرقان بپراه قرار داد و کسانی را که فقط کتاب به بار دارند، درازگوشان کتاب بردوش نامید.

مهارت‌ها در زبان‌های متفاوت بر حسب نیازهای زمان و زمین، متنوع‌اند و گوناگون:

دوستی داشتم که می‌گفت:
برخی در دیروز زندگی می‌کنند، عده‌ای با امروز، و اندکی رو به صبح فردا. مدرسه هم گاهی دیروزی، گاهی امروزی و گاهی برای فرداست.

• مدرسه‌ی پیشرو، مدرسه‌ای در پیش روی ماست. چه بخواهیم، چه نخواهیم، فردا نزدیک است و رسیدنی. مدرسه‌ی پیشرو، در سایه‌ی دستان پر احساس معلم فردا شکل می‌گیرد.

در مدرسه و کلاس پیشرو، نقش مدیر آموزشی و ساختار و کارکرد مدرسه، به شکل دیگری باز تعریف و بازسازی می‌شود. در این مدرسه، دانش‌آموز، شریک معلم در آموزش و پرورش حرفه‌ای است. در چنین فضایی، سمت و سوی تغییرات را نیازهای دانش‌آموزان و آموزش مهارت‌های زندگی به آن‌ها رقم می‌زند.

• در مدرسه‌ی پیش‌روی ما، دانش و ارزش در هم تنیده است و آموختن، برای «عمل» و عمل برای «سعادت و سلامت» است.

• در فردای مدرسه، «اصالت» و «روزآمدی»، از ضروری‌ترین آموزه‌هاست. بچه‌ها می‌آموزند که چگونه روزآمد زندگی کنند و اصیل بیندیشند، چگونه از گذشته و هویت ملی و مذهبی خویش، در عصر جدید، حفاظت و صیانت کنند. می‌آموزند که نه خوش‌باور و بی‌خیال باشند و نه دیرباور و ناسازگار، بلکه میراث کهن خویش را به مثابه ثروتی گران‌سنگ، در حیات اجتماعی معاصر به کار



مصلح‌الدین
مهدوی

(۱۳۷۴-۱۲۶۳)

پژوهشگر و مورخ، اصفهان
در اصفهان زاده شد. از زمان دبستان، شوق و ذوق نوشتن کتاب در او بود. «تذکره‌ی شعرای معاصر اصفهان» و «اندیشمندان و بزرگان اصفهان» از تألیفات اوست. در شرح تاریخ محله‌ی خواجوی اصفهان نیز کتابی نوشته است.

در علوم، ادبیات، فقه، اصول و رجال اطلاعات فراوان داشت. وی عمر خود را صرف تدریس در مدارس اصفهان کرد. تعلیم و یاد دادن را وظیفه می‌دانست و می‌کوشید دانش‌آموزان را با مسائل مذهبی و شرعی آشنا کند. همیشه با وضو در کلاس حاضر می‌شد. «سیری در تاریخ تخت فولاد»، «بیان‌المفاخر» و تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر» از تألیفات دیگر او درباره‌ی اصفهان است.



نیمایشیج

(۱۳۳۸-۱۲۷۴)

بنیان‌گذار شعر نو

نام او علی اسفندیاری بود. در یوش مازندران متولد شد. در نوجوانی به تهران رفت و در دبیرستان سن‌لویی مشغول تحصیل شد. در اثر تشویق معلم ادبیاتش نظام وفا، به سرودن شعر روی آورد. سرانجام با سرودن «منظومه‌ی افسانه»، آغازگر تحول بزرگی در شعر فارسی شد. نیمایشیج معلم بود. نخست در رشت و سپس در تهران در مدارس مختلف تدریس می‌کرد. مجموعه اشعارش را سیروس طاهباز جمع‌آوری و منتشر کرده است. از دیگر آثار اوست: مانلی و خانه‌ی سرویولی، دنیاخانه‌ی من است، و کشتی و توفان.

- مهارت مدیریت بر هیجان‌ها
- مهارت حل مسئله
- مهارت تصمیم‌گیری
- مهارت تفکر خلاق
- مهارت تفکر نقادانه
- دوست دیگری می‌گفت:
- مردمان در برخورد با رویدادها سه گونه‌اند:
- رویداد آفرین
- رویداد نگر
- بی تفاوت

معلم فردا، رخداد آفرین است و می‌کوشد تا طرحی نو درافکند. او این جمله را خیالی نمی‌داند: «فردا به دست توست.»

بذر و دانه‌ی کشتزار دل و جان میلیون‌ها دانش‌آموز، در دستان معلم است. ساختار فردای مدرسه‌ی ما، باز، پویا و دینامیک است. در آن ساختار، ورودی، پردازش و خروجی، سمت و سوی دیگری دارد. ماه آبان، ماه نوجوانی و جوانی و ماه کتاب و کتاب‌خوانی است و آغاز آن معطر به بوی خوش عید رویش و گشایش فطر پرفطرت است. همه‌ی این یادمان‌های ماندگار را به شما دوستان دوست‌داشتنی و معلمان ماندنی تبریک می‌گوییم. توفیق، رفیق، راه باد سردبیر

خانم بالدو و خانم فرنیس (۱۹۹۸) مهارت‌های زندگی را این گونه برمی‌شمرند: «تفکر انتقادی، تحلیل احتمالات، کنترل رفتار، کسب دانش و مهارت‌های بیشتر، ایجاد ارتباطات دوجانبه و رضایت‌بخش و اصلاح محیط فیزیکی و اجتماعی خود.» به نظر این دو، مهارت‌هایی که باید در برنامه‌ی آموزشی گنجانده شود. عبارت‌اند از: کار گروهی و مشارکتی، مذاکره و ارتباطات، تصمیم‌گیری، حل مشکلات بدون خشونت، رفع اختلاف، مقاومت در برابر فشار سایر هم‌سالان، مهارت‌های شغلی و کارفرمایانه، خودآگاهی و همدلی، عدم تبعیض، احترام به تفاوت‌ها، مساوات، مردم‌سالاری، حمایت از محیط زیست و هویت ملی و شهروندی، و بین‌المللی شدن.

دکتر سرکار آرانی (۱۳۷۹) نیز مهارت‌های زندگی را شامل این موارد می‌داند: «مهارت در حل مسئله، مهارت در تصمیم‌گیری درست، مهارت در برقراری ارتباطات انسانی، مهارت در طراحی هدف‌های واقع‌بینانه برای زندگی، و مهارت تفکر انتقادی و خلاق.»

سازمان بهداشت جهانی هم این مهارت‌ها را با عنوان‌های دهگانه‌ی زیر مشخص کرده است:

- مهارت‌های خودآگاهی
- مهارت‌های همدلی
- مهارت ارتباط مؤثر
- مهارت روابط بین فردی
- مهارت مقابله با استرس

انجیل بی شماران...

محرم آقازاده

• سردبیر در سال ۸۳-۱۳۸۲

دکترای تخصصی برنامه ریزی درسی

یکی از تقسیم بندی هایی که انسان ها انجام می دهند، تقسیم بندی مبتنی بر سال است. برای مثال، سال شکوفایی، سال رونق، سال رکود، سال وبا و... بعضی وقت ها مجموعه رفتارها و اتفاقات مربوط به یک شخص، به قدری نیست که فراوانی آن را به سال قسمت کرد. این واقعیت در مورد من هم صادق است. من یک سال سردبیر مجله ی رشد معلم بوده ام. اما یک سال سردبیری ام را معادل دست کم ۱۲ سال دانش آموزی، معرفت اندوزی و مهرورزی می دانم.

پیش از آن که سردبیر مجله ی رشد معلم شوم، در مجله ی رشد مدیریت مدرسه و مجله ی رشد تکنولوژی آموزشی کار کرده بودم. آن سال ها بعضی وقت ها به خودم می گفتم، اگر سردبیر شدم، می دانم به معلمان چه بگویم و چه نگویم. و سردبیر که شدم، دیدم هیچ نمی دانم و چیزی نمی یابم که درخور معلمان باشد. این سرآغازی بود که همراه خود انتقادی شروع شد و آموختم، پیش از آن که بگویم، بدانم و فراگیرم. برای هر شماره ی مجله ای که با یاری خداوند رحمان و همکاران ارجمند تولید کردم، دست کم به اندازه ی یک سال مطالعه کردم. در جایگاه معلمی ام، می اندیشیدم که لحظه لحظه ی وقت همکارانم در اقصا نقاط کشورم، به عمری می ارزد. این بود که خرد با کار من درمی آمیخت؛ همان گونه که انتظار دارم معلمان گرانمایه ی کشورم، به «زمانی» که دانش آموزان در مدرسه و بعد از مدرسه به کار درس می پردازند، بیندیشند و نپندارند که کتاب ها را در بودجه بندی خاصی باید ارائه دهند و دانش آموزان هم در محدوده ای زمانی باید از عهده ی یادسپاری و بازخوانی محفوظات برای برگزاری امتحان برآیند.

آن گاه که صفحات مجله شکل می گرفت، درست چونان زمانی که فکر همه ی صفحه و مقاله ای در ذهنم شکل می گرفت، عشق و علاقه ی من به «نام و کار معلم» هم تجلی پیدا می کرد. من بر این پایه، دوره ی سردبیری ام را دوره ای برای مهرورزی ام می شناسم. در این دوره آموختم، محبت بی تربیت و تربیت

بی محبت خام کاری ای بیش نیست.

به هر روی، اولین روز کاری من که اتفاقاً برگزاری یک کارگاه آموزشی بود، به آموزش معلمان اختصاص داشت و از آن پس هر چه انجام دادم، جز از کار برای معلمان نشد. امروز می اندیشم، چه خوب که سرنوشت هر کسی با معلمی گره خورده باشد و دل بسته ی معلمان باشد.

دوره ی سردبیری من در مجله ی رشد معلم، تجربه و تحقق برخی آرزوهایم در کار تربیت بود، به ویژه آن که همکاران و یاران ارجمندی نیز در این کار به من لطف داشته اند. اگر یکی از اهداف عمده ی تربیت حق شناسی باشد، کم است! به تعبیری هم می گویم، همه ی اهداف تربیت را باید در هدف حق شناسی خلاصه کرد و گفت، هدف تربیت، حق شناسی و شناخت حق است.

حق است چونان همیشه، سپاس گزار خانواده ام، همکارانم و معلمانم باشم که با سختی های من ساختند و به من آموختند که بیش تر بیاموزم، بیش تر مهر بورزم و بیش تر و بیش تر خردمندانه عمل کنم.



جلال الدین

همای

(۱۳۵۹-۱۲۷۸)

شاعر، ادیب، عارف

در اصفهان به دنیا آمد. از کودکی به ادبیات، حکمت و فلسفه روی آورد تا جایی که بر همه ی علوم قدیم و جدید از جمله فقه، اصول، کلام و ساختن ماده تاریخ شعر، تسلط یافت. در فقه مرتبه ی اجتهاد داشت و در تفسیر آثار خواجه نصیر طوسی و ابوریحان بیرونی استاد بود. در تدوین لغت نامه ی دهخدا همکاری داشت. در استخدام وزارت معارف بود و سال ها در مدارس تبریز، اصفهان و تهران و دانشگاه تهران تدریس کرد. در شعر سنا تخلص می کرد و مجموعه ی اشعارش «دیوان سنا» نام دارد. غزالی نامه، تاریخ علوم اسلامی و تاریخ ادبیات ایران، از جمله آثار او به شمار می روند.